

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۲۰ و ۲۱، زمستان ۹۳ و بهار ۱۳۹۴، ویژه فلسفه و کلام

تأثیر مبانی انسان‌شناسی اسلامی علامه طباطبایی

و علامه مصباح بر علوم انسانی

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۱۷

تاریخ تأیید: ۹۴/۶/۲۹

فاطمه جعفری*

چکیده

علوم انسانی، علمی است که با انسان و فکر و اندیشه انسان سروکار دارد. به فهم انسان و پدیده‌های انسانی توجه دارد و درباره جامعه، فرهنگ، زبان، روان و اندیشه انسان صحبت می‌کند و در آن انسان از لحاظ حیات درونی و روابط با دیگران بررسی می‌شود. در بین مبانی علوم انسانی، مبانی انسان‌شناختی جایگاه ویژه‌ای دارد. انسان‌شناسی به عنوان یکی از مولفه‌های اساسی علوم انسانی مطرح است چرا که مرکز و محور در علوم انسانی، انسان و اندیشه اوست و انسان به طور مستقیم و یا غیرمستقیم در تمامی رشته‌های علوم انسانی مطرح است؛ در روانشناسی، روان انسان؛ در جامعه‌شناسی بعد اجتماعی انسان و در برخی نیز مثل مدیریت از نتایج به دست آمده در رشته‌های دیگر استفاده می‌کند. آنچه مسلم است این است که دستاورد و نظریه‌های ارائه شده در رشته‌های علوم انسانی مثل مدیریت، جامعه‌شناسی، اقتصاد و... کاملاً تابع و تحت تاثیر مبانی است، که به این علوم داده می‌شود و آنها از این داده‌ها استفاده کرده و نتیجه را به ما می‌دهند. در این راستا در این نوشتار از تاثیر برخی از این مبانی بر رشته‌هایی همچون مدیریت، جامعه‌شناسی، تربیت و اخلاق و... بحث شده است.

واژه‌های کلیدی: انسان، انسان‌شناسی، علوم انسانی

* کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (ع)

مقدمه

یکی از مسائل مهم محافل علمی و دانشگاهی که فکر بسیاری از اندیشمندان را به خود مشغول داشته است، علوم انسانی است. متعلق این علوم با فکر و اندیشه انسان سروکار دارد. علوم انسانی را با توجه به مبانی مختلفی که دارد از جمله هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی در دو دیدگاه اسلام و غرب، متفاوت از هم خواهیم یافت. چرا که علوم انسانی اسلامی، مبانی را از وحی و عقل متکی بر دین می‌گیرد در حالی که علوم انسانی غربی متکی بر اندیشه‌های سکولار و اومانیستی است. و هر دو دیدگاه با توجه به مبانی‌ای که دارند در روش و آثار و پیامدها متفاوتند.

حال با توجه به اینکه برای تشکیل جامعه‌ای مبتنی بر آموزه‌های اسلام باید با اندیشه اسلام آشنا باشیم تا بتوانیم الگویی کامل ارائه دهیم، لازم است در گام اول مبانی را استخراج کنیم. همچنین انسان‌شناسی بعنوان یکی از مولفه‌های اساسی علوم انسانی مطرح است چرا که مرکز و محور در علوم انسانی، انسان و اندیشه اوست. و از آنجا که جوامع توسط علوم انسانی اداره می‌شوند نوع نگاه ما به انسان و مبانی‌ای که برای انسان‌شناسی تعریف می‌کنیم، اهمیت پیدا می‌کند. نظر به اینکه هر مکتبی چه مبانی دارد، چه تعریفی از انسان دارد، چه جایگاهی به او می‌دهد، چه ویژگی‌هایی برای انسان تعریف می‌کند و چه وظیفه و تکالیفی برای او مشخص می‌کند، انسان در مکاتب گوناگون، مختلف خواهد بود.

مولفه‌هایی چون تعریف و ماهیت انسان، آفرینش، هدف از آفرینش، فطرت، روح، عقل، کمال، اختیار، کرامت، معاد و... وقتی با بینش اسلام مورد توجه قرار می‌گیرند، آثار و پیامدهای خاص خود را دارد و در نتیجه همان‌طور که انسان اسلامی با انسان غربی متفاوت خواهد بود

این تفاوت در زیرشاخه‌های علوم انسانی مثل اخلاق، جامعه‌شناسی، مدیریت و... نیز آشکار می‌شود. و برای مثال مبانی اقتصاد اسلام و غرب یکسان نخواهند بود، اگر در نظام اقتصادی غرب سوددهی بیشتر برای سرمایه دار اصل قرار بگیرد، نظام اقتصادی اسلام این اصل را نمی‌پذیرد. در این راستا، در این نوشتار در پی تدوین تأثیر برخی از مبانی انسان‌شناسی بر چندین زیرشاخه از علوم انسانی مثل مدیریت، سیاست، اقتصاد، تربیت، اخلاق و... هستیم.

علوم انسانی دارای رشته‌های مختلف و متنوعی است که به طور کلی می‌توان گفت از ابعاد مختلف انسان بحث می‌کند. مثلاً روان‌شناسی بعد روانی انسان را مورد مطالعه قرار می‌دهد. جامعه‌شناسی هم از بعد اجتماعی، انسان را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. برخی نیز مثل مدیریت از نتایج به دست آمده در رشته‌های دیگر استفاده می‌کنند، همانطور که مدیریت از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و بعضی دیگر از شاخه‌های علوم انسانی بهره می‌برد. پس آنچه مسلم است این است که دست‌آورد و نظریه‌های ارائه شده در رشته‌های علوم انسانی مثل روان‌شناسی و مدیریت و...، کاملاً تابع و تحت تأثیر مبانی‌ای است که به این علوم داده می‌شود و آنها از این داده‌ها استفاده کرده و نتیجه را به ما می‌دهند.

انسان‌شناسی اسلامی و مدیریت اسلامی

در مدیریت اسلامی، اینکه انسان آفریننده‌ای دارد تاثیراتی خواهد داشت. چرا که اگر بگوییم انسان محصول ماده یا برخاسته از حیوانات دیگری مانند میمون است، در این صورت انسان آفریننده‌ای ندارد تا از آفرینش آن، اهداف خود را پی بگیرد و برای رسیدن به آن اهداف تکالیفی وضع کند. لذا انسان به صورتی مدیریت خواهد شد که تا بی‌نهایت از وجود او در سازمان استفاده شود. ولی اگر گفتیم آفریننده‌ای دارد به نام خداوند، همان‌گونه که انسان را آفریده برای او اهدافی نیز در نظر گرفته و تکالیفی برای رسیدن به آن اهداف وضع کرده که حتماً باید در مدیریت به آن توجه شود. مثلاً خدا برای انسان نماز و روزه را واجب کرده، پس

مدیر باید در زمان‌بندی و ساعات اداری به این مطلب توجه کند. همان‌گونه که کارمندان وقتی را برای صرف ناهار می‌گذرانند، وقتی باید برای نماز در نظر گرفته شود و زمینه آن فراهم شود. و همچنین روزه، که تبعات و امور خاص خود را دارد. دیگر مدیر در استفاده از نیروی انسانی آزادی کاملی ندارد و وحدت فرماندهی مدیر از بین می‌رود و انسان در زمان و حالت‌هایی مکلف است علاوه بر اینکه از مدیر خود فرمان برد از خداوند نیز اطاعت کند. حتی در مواردی که واجبی از واجبات در زمان خاصی انجام می‌شود، مدیر حق ندارد افراد را در آن محدوده زمانی به انجام دادن وظایف سازمان وادارد. بنابراین براساس این نوع انسان‌شناسی اگر افراد سازمان در اینکه فرمان خدا را برآورند یا مدیر سازمان را، دچار تعارض شوند، حق این است که اطاعت از فرمان خدا را مقدم بدانند (وائق غزنوی، ۱۳۹۰).

علامه مصباح نیز در کتاب «پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی» می‌گوید:

«برای مثال در مدیریت، اولین گام سیاست‌گذاری یا تعیین هدف است. اینکه مدیر در کار خود چه هدفی را دنبال می‌کند و مقصود از تحقق آن چیست، اولین سوالی است که هر مدیری در پیش رو دارد. در این مورد، دو هدف کلی وجود دارد که تقریباً تمامی شئون مدیریت را تحت تاثیر قرار می‌دهد: ۱- نگرش به مدیریت به عنوان ابزاری برای تحقق اهداف صرفاً مادی ۲- استفاده از منافع مادی برای رسیدن به اهداف معنوی.

طبیعی است تفکر مادی به چیزی جز تحقق اهداف مادی نمی‌پردازد؛ یعنی، منافع مادی تنها تعیین‌کننده اهداف مدیران است، آنها به چیزی جز منفعت خود نمی‌اندیشند، گرچه ممکن است در همین راستا منافع جامعه هم تامین شود، اما آنچه که برای ایشان اصالت دارد، منفعت فردی است و اگر در موردی بین منافع آنان و جامعه تضادی رخ دهد، سود و منفعت شخصی را ولو به قیمت اضرار به جامعه ترجیح می‌دهند. چنین مدیری در مرحله سازماندهی، همکاران و کارکنانی انتخاب می‌کند که بتواند از آنها سود مادی ببرد، بود و نبود معیارهای اخلاقی تا آنجا که تاثیری در منافع شخصی نداشته باشد، اهمیتی ندارد. صالح بودن یا نبودن کارگران در

چنین نظامی اهمیتی ندارد. مهم این است که بتوان با قدرت و پشتکار این کارگران، صاحبان صنایع دیگر را عقب زد و از دیگران پیشی گرفت. برای این گروه، منفعت دیگران تا جایی مطرح است که به منفعت شخصی آنها کمک می‌کند اگر به دیگران وامی می‌دهند به این دلیل است که قدرت خرید آنان را بالا ببرند و برای تولیدات خود مشتری جذب کنند، اگر تولیدات آنها خریدار نداشته باشد برای ایجاد تعادل در عرضه و تقاضا و در واقع برای تامین نفع شخصی، محصولات خود را از بین می‌برند.

اما در نظام ارزشی اسلام، آنچه که در دیدگاه مادی هدف نهایی و اصیل است تنها هدفی متوسط یا وسیله به حساب می‌آید. طبق این دیدگاه، مدیر در این فکر است که وسایل مورد نیاز کاروانی را که به سوی هدف نهایی و کمال مطلوب انسانی سیر می‌کند، فراهم آورد. برای او مهم نیست که تا چه اندازه سود شخصی عاید او می‌شود، لذا حاضر است منافع شخصی خود را فدای منافع اجتماعی نماید.

بنابراین، اگر بنا باشد نسبت منطقی بین اهداف الهی و اهداف مادی بیان شود، می‌توان گفت که نسبت بین این دو «عموم و خصوص من وجه» است؛ به این معنا که گاهی انسان مومن به همان هدفی می‌رسد که انسان مادی در نظر دارد؛ مثلاً کشاورز مومن به دلیل نیاز اجتماعی و رها کردن جامعه و ملت خود از یوغ استکبار و وابستگی و عزت بخشیدن به جامعه اسلامی، با زحمت فراوان زمین‌های فراوانی را زیر کشت گندم می‌برد، در عین حال، ممکن است از این طریق بیشترین سود شخصی هم عاید او شود اگر بینش او مادی هم بود از این جهت فرقی نمی‌کرد، یعنی باید همین راه را می‌پیمود حال در این مورد به تقدیر الهی، بین سود شخصی و اجتماعی هماهنگی ایجاد شده است، اما اگر چنین هم نمی‌شد؛ یعنی سود شخصی او تامین نمی‌شد از آنجا که هدف او خداست فرقی نمی‌کرد. برخلاف انسان غیر الهی. همچنین اگر سود شخصی کشاورز مومن موجب اضرار اجتماعی شود، هرگز به آن کسب اقدام

نمی‌کند. بنابراین، ارزش‌ها در انتخاب هدف، نوع کار و تصمیم‌گیری اولیه برای شروع آن دخالت دارند.» (مصباح یزدی، ۱۳۷۶؛ صص ۲۷۱-۲۷۳).

از دیگر نمودهای تاثیر مبانی انسان‌شناسی اسلامی در مدیریت‌های کلان، بحث قانون‌گذاری و حق فرمان است. براساس توحید در ربوبیت تشریحی، تنها خداوند حق فرمان دارد. به عبارت دیگر، وقتی معتقد شدیم که آفریننده‌ی ما خداست و اختیار وجودی ما در دست اوست، باید به صورت طبیعی معتقد باشیم که کسی جز خداوند حق فرمان و وضع قانون برای ما ندارد. هر کس بخواهد به دیگری دستور بدهد و امر کند، باید به اجازه او باشد. هر قانونی باید به پشتوانه امضای الهی رسمیت یابد. هر چند که عقل گوهر وجود آدمی است ولی در نظام اسلامی، عدالت محور به عقل می‌نگریم. یعنی عقل را در وجود انسان با محدودیت هایش می‌بینیم و می‌پذیریم. عقل انسان، تنها بازوی هدایت او نیست پس وحی را نیز باید پذیرفت و از آنجا که در فهم تشریح و قانون الهی، عقل نارسا بود، انسان متعبدانه سر تسلیم فرود می‌آورد.

در مدیریت اسلامی، مدیر نیز فرد متعبد به قوانین الهی است و تنها با تکیه بر عقل و فهم خود به وضع اوامر و قوانین نخواهد پرداخت و از راهنمایی قرآن و سنت استفاده خواهد کرد. در صورتی که اگر تفکر اومانیستی و انسان محوری را بپذیریم، عقل آدمی تنها هدایت‌گر او خواهد بود و چون عقل انسان به تنهایی برای هدایت و سعادت او ناکافی و نارسا است مشکلات بسیاری دامن‌گیر بشر می‌شود. در تفکر انسان محوری، موضوع اساسی و محوری، وجود آدمی و سر و سامان گرفتن زندگی فردی و اجتماعی بر طبق موازین عقلی است، نه کشف اراده خدا درباره این موجود خاکی. امروزه تفکر اومانیستی در غرب کوشیده تا ارزش‌ها و آرمان‌های انسانی و صرفاً دنیایی را بر تمام عرصه‌های مختلف علمی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مدیریتی حاکم کند.

هم‌چنین یکی از موضوعاتی که بر علم مدیریت تأثیر شگرف می‌گذارد، حقیقت و ماهیت انسان است. «زیرا اگر گفتیم حقیقت انسان همان جسم اوست مدیر باید طوری سازمان را اداره کند که فقط جسم انسان در آسایش باشد، اما اگر گفتیم حقیقت انسان تنها جسم او نیست بلکه او روح نیز دارد، در این صورت مدیر باید در اداره سازمان، به رضایت و سلامت روحی و روانی او نیز که به مراتب مهم‌تر از جسم اوست توجه نماید. یعنی نباید تنها به غذای جسمی انسان عنایت داشته باشد. بلکه به غذای روحی او که همان، ایمان، عبادت، معنویت و رضایت خداوند است و همچنین زندگی جاودانه اخروی او نیز عنایت داشته باشد. مثلاً اگر انسان را دارای روحی بدانیم که مستقل از بدن، بتواند باقی بماند، در آن صورت عالم آخرت و معاد، معنی و مفهوم می‌یابد و مدیر باید برای آسایش و رفاه او در آن عالم در کنار کارهای سازمان برنامه‌ریزی کند اما اگر چنین بعدی از ابعاد وجود انسان را قبول نداشته باشیم موضوع معاد اساساً فرض معقولی نخواهد داشت و در این صورت هیچ لزومی ندارد که مدیر در سازماندهی سازمان، برای این بخش از زندگی انسان برنامه‌ریزی کند یا وقتی را در نظر بگیرد که در آن زمان، افراد برای زندگی اخروی خود توشه فراهم آورند.» (واثق غزنوی، ۱۳۹۰؛ ص ۱۹).

انسان‌شناسی اسلامی و علوم تربیتی

یکی از مفاهیم کلیدی در انسان‌شناسی اسلامی، مفهوم فطرت است که تأثیر قابل ملاحظه‌ای در علوم تربیتی و اخلاق و جامعه‌شناسی و روان‌شناسی دارد. اسلام به حکم اینکه در جهان بینی‌اش قائل به فطرت یگانه است، هم طرفدار ایدئولوژی و عقاید توحیدی است و هم طرفدار فرهنگ توحیدی. از نظر اسلام، انسان در جریان خلقت، مقدم بر تأثیر عوامل تاریخی و عوامل اجتماعی، دارای بعد وجودی خاص شده و استعدادهایی والا که او را از حیوان متمایز می‌کند و به او هویت می‌بخشد به او داده شده است. اینها مشخصه مشترک میان همه انسان هاست (اسماعیل پورنیازی، ۱۳۸۹؛ ص ۶۰).

اگر انسان دارای یک سلسله فطریات باشد، قطعاً تربیت او نیز باید با در نظر گرفتن همان فطریات صورت گیرد. اصل لغت تربیت نیز به همین معنا دلالت دارد. تربیت به معنای رشد دادن و پرورش دادن، بر وجود یک سلسله ویژگی‌ها و استعدادهاى خاص در متربی مبتنی است که با تربیت به رشد و فعلیت می‌رسد، وگرنه بدون وجود این زمینه‌های خاص، تربیت و رشد دادن معنا ندارد. تفاوت صنعت و تربیت در همین نکته نهفته است. در صنعت، صنعتگر از ابتدا هدفی دارد و برای رسیدن به آن هدف یک سلسله مواد و اشیا را به خدمت می‌گیرد و آنها را به گونه‌ای به کار می‌بندد که برای هدف او مفید باشد و دیگر توجه ندارد کاری که روی این اشیا انجام می‌دهد، آنها را کامل می‌کند یا ناقص. اما یک باغبان که پرورش دهنده گل و گیاه است در عین اینکه هدف و منافی دارد، برای پرورش گل و گیاه، طبیعت آن را در نظر می‌گیرد و راه رشد و کمالی را که در طبیعت برای آن معین شده است می‌شناسد و آن را در همان مسیر طبیعی، و به یک معنا فطری خودش پرورش می‌دهد و از آن استفاده می‌کند. اگر ما برای انسان فطریاتی قائل شویم، باید به جای ساخت او، به تربیت او اقدام کنیم و تربیت او نیز به معنای رشد دادن و شکوفا کردن ویژگی‌های بالقوه و فطری اوست. (اسماعیل پورنیازی، ۱۳۸۹؛ صص ۵۸-۵۹).

و این نکته‌ای است که در بسیاری از رشته‌هایی که به نوعی با تربیت انسان سر و کار دارند اهمیت دارد و شیوه و مسیر آموزش را روشن می‌کند. با توجه به اینکه فطریات انسان در دو زمینه شناخت‌ها و گرایش‌هاست (اسماعیل پورنیازی، ۱۳۸۹؛ ص ۶۲) باید توجه داشت که در توصیه‌های اخلاقی و تربیتی که در علم اخلاق و روان‌شناسی به انسان گفته می‌شود، این نکات لحاظ شود و نکته مهم این است که اگر به امور فطری توجه شود، بسیاری از مشکلات بشریت حل خواهد شد، برای مثال یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که انسان امروز با آن مواجه است، استرس و اضطراب است که مادر بسیاری از بیماری‌های جسمی و روحی شده است، انسان مغرب زمین که خدا را از زندگی حذف کرده و به تفکر اومانستی رسیده به مراتب بیشتر

از مردم ما گریبان‌گیر این مساله شده است. در بین خود ما نیز کسی که بیشتر در زندگی عملی خود به فهم بیشتری از الا بذكر الله تطمئن القلوب رسیده باشد، زندگی آرامتری دارد و از استرس و تنش‌های زندگی مدرن‌رهایی می‌یابد. روانشناسی که برای آرام کردن روح آدمی به تجویز همجنس‌گرایی و هزار درمان دیگر که با فطرت انسانی هم‌خوانی ندارد، روی آورده راه به جایی نخواهد برد و انسان را بیش از پیش به باتلاق افسردگی و استرس می‌کشانند. در صورتی که عواملی که در دین برای ایجاد آرامش بیان شده منطبق با فطرت آدمی است؛ ذکر خدا و اهل بیت، نگاه به دریا، به رنگ سبز و... یا یکی دیگر از نیازها و گرایش‌های فطری آدمی گرایش به عشق و پرستش است.

حکیمان بزرگی چون بوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرا عشق را دو نوع می‌دانند، برخی عشق‌ها را عشق‌های جنسی یا مجازی می‌دانند و معتقدند که بعضی عشق‌ها عشق روحانی یعنی عشق نفسانی است. به این معنا که در واقع میان دو روح نوعی کشش وجود دارد. عشق جسمانی منشأش غریزه است، با رسیدن به معشوق و با اطفاء غریزه هم پایان می‌یابد. در حالی که در مورد عشق حقیقی گفته‌اند در روح انسان یک بذری برای عشق معنوی هست که در واقع، نفسی هم اگر در اینجا وجود دارد، او فقط محرک است و معشوق حقیقی انسان یک حقیقت ماوراء طبیعی دارد، که روح انسان با او متحد می‌شود و به او می‌رسد و او را کشف می‌کند و در واقع معشوق حقیقی در درون انسان است.

بشر، عشق را می‌ستاید در حالی که آنچه از مقوله شهوت است قابل ستایش نیست. عجیب‌تر اینکه بشر افتخار می‌کند به اینکه در راه معشوق همه چیزش حتی جان‌ش را بدهد. یعنی این برای او عظمت و شکوه است که در مقابل معشوق از خود چیزی ندارد، و هر چه هست اوست. مساله پرستش این است، یعنی عشق، انسان را می‌رساند به مرحله‌ای که می‌خواهد از معشوق، خدایی بسازد و از خود، بنده‌ای؛ او را هستی مطلق بداند و خود را در مقابل او نیست و نیستی حساب کند. در مقابل روانکاو غربی چون فروید می‌گوید عشق به طور

مطلق ریشه و غایت جنسی دارد، روی همان خط غریزه جنسی حرکت می‌کند و ادامه می‌یابد و تا آخر هم جنسی است (مطهری، ۱۳۸۶؛ صص ۹۱-۹۶).

یکی دیگر از نیازهای فطری انسان را که به آن اشاره کردیم نیاز به زندگی اجتماعی بود. انسان به لحاظ فطری به گونه‌ای آفریده شده است که باید گروهی زندگی کند، در اجتماع باشد، و با مشارکت دیگر هموعانش نیازهای جسمی و روحی خود و جامعه را تامین کند. پس اگر اجتماعی بودن انسان به عنوان یک گرایش فطری و زیر مجموعه‌ای از فطرت، یکی از مبانی انسان‌شناسی قلمداد شود، می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که برای این انسان اجتماعی، اجتماع منظم و قانونمند ضرورت دارد. و برای تحقق چنین اجتماعی که در سایه نظم عمومی، نیازهای انسان‌ها پاسخ داده شود حکومت لازم است. چرا که بدون تشکیل حکومتی قانونمند و مقتدر، هرج و مرج جامعه را فرا می‌گیرد، خودخواهی و حرص و طمع، افراد را به قتل و خونریزی می‌کشاند و نه تنها هدفی محقق نمی‌شود، بلکه آسایش و آرامش رخت می‌بندد و آشفتگی و نابسامانی جامعه را فرا می‌گیرد. پس تشکیل حکومت یکی از واجباتی است که به دنبال نیاز فطری انسان (اجتماعی بودن) ضروری می‌نماید.

حال اگر ما طبق بینش اسلامی به این موضوع بیندیشیم، تصدیق خواهیم کرد که وقتی خداوند حکیم، چنین نیازی فطری‌ای را در انسان بنا گذاشت در نظام هماهنگ و منسجم شریعت خود به این نیاز و تبعاتش توجه خواهد نمود. پس شریعتی از سوی او خواهد آمد که احکام زندگی اجتماعی انسان در آن بازگو شده باشد، وجود افرادی لایق برای حکومت بر بشر و راهنمایی آنان به سر منزل مقصود ضروری خواهد بود، و به حتم اوصاف و ویژگی‌های این افراد که ارکان و ساکنان دار جامعه اسلامی خواهند بود ذکر می‌شود، شرایط و ضابطه‌هایی برای انتخاب این افراد لحاظ می‌شود. زیرا همان‌طور که نبود حاکم حتی حاکمی فاسد جامعه را به آشفتگی می‌رساند، نبود رهبری الهی در جامعه نیز نمی‌تواند اهداف سیاسی، اجتماعی، عبادی اسلام را محقق سازد و خلاصه هرآنچه که برای تحقق و شکل‌گیری جامعه‌ای که زمینه

سعادت انسان را فراهم کند و او را در مسیر عبودیت و کمال یاری کند، بیان می‌شود. و این نکته را می‌توان از تأثیرات انسان‌شناسی دینی بر سیاست و علوم سیاسی و اجتماعی دانست.

پس فطرت در رشته‌های مختلف علوم انسانی مطرح می‌شود. علامه مصباح می‌فرماید: فطرت در معرفت‌شناسی یکی از منابع شناخت به حساب می‌آید. در روان‌شناسی و علوم رفتاری یکی از عوامل جهت دهنده رفتار است. در اخلاق و فلسفه اخلاق نیز این سوال مطرح است که آیا خلق و خوی انسان ناشی از عوامل فطری است؟ بحث فطرت در مدیریت، بخصوص مدیریت رفتار انسانی هم از جایگاه ویژه و خاصی برخوردار است (مصباح یزدی، ۱۳۷۶؛ ص ۹۶).

تأثیر اعتقاد مبانی انسان‌شناسی اسلامی در علم اخلاق بسیار چشمگیر است. به طوری که اخلاقی که وابسته به نگرش توحیدی نباشد ضمانتی و پشتوانه‌ای ندارد. اگر ما قائل به وجود آفریننده‌ای به نام خداوند نباشیم که انسان را هدفمند آفرید و برای او تکالیفی وضع کرد، اگر برای انسان روح الهی و طبیعت و سرشت پاکی در نظر نگیریم که در این دنیا با عمل صالح سعی در تقرب به خدا و طی مسیر کمال دارد، عملاً اخلاق بی معنی خواهد بود.

اگر ما انسان را از مبدا و مقصد جدا کنیم و زندگی او را محدود به این دنیا بدانیم، پس در نتیجه ما انسانی خواهیم داشت که تمام هم خود را بکار می‌گیرد که نهایت استفاده و لذت را از دنیا ببرد. و چه بسا دست به هر کاری بزند تا آسایش و لذت خود را تامین کند. ولی انسانی که می‌داند این دنیا میدان امتحان اوست، جهان‌بینی او این‌گونه است که باید در این فرصت چند روزه به اصلاح و پاک‌سازی درون پردازد متخلق به اخلاق خواهد شد. چنین فردی پذیرفته که یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه، پس خود را به صبر آراسته می‌کند و کمتر زبان به شکوه می‌گشاید. چه بسیار مشکلاتی را که در زندگی‌اش دارد و با یاد خدا و توکل به او پشت سر می‌گذارد. البته چه بسا کسی هم که معتقد به معاد نباشد ولی به شرافت و کرامت انسان باور دارد، اخلاقی زندگی کند. ولی این چنین اخلاقی، ضمانتی ندارد و شاید در

تنگنا که قرار بگیرد به سود خود و منفعت زندگی شخصی خویش بیاندهد، تا فرد دیگر یا جامعه خویش.

پس ایمان به معاد می‌تواند یک عامل بازدارنده قوی در برابر گناه و خطا کاری باشد و انسان را در برابر گناه کنترل کند و همچنین یک عامل محرکه نیرومند برای تشویق سرمایه‌گذاری مادی و معنوی در راه خدمت به مردم. به تعبیر دیگر گناهان ما با ایمان به خدا و آخرت، نسبت معکوس دارند، به هر نسبت که ایمان قوی‌تر باشد گناه کمتر است.

انسانی که در اندیشه او کرامت انسان نقش بسته و انسان را موجودی شریف می‌داند، برای خود و سایر هموعان خویش عزت و احترام قائل است. وجود خود را با شرافت می‌بیند و به گناهان، پست نمی‌کند. و این شرافت را در دیگران نیز می‌بیند و به حقوق دیگران تجاوز نمی‌کند و دست به قتل و کشتار مردم نمی‌زند. همچنین باور اوست که *إن العزّه لله جمیعا* و للرسول و للمومنین، و می‌داند که در سایه عبودیت و اطاعت خدا و پیامبرش عزتمند خواهد شد پس اثر باور به اعتقادات دینی که انسان‌شناسی اسلامی بخشی از آن است هم در زندگی فردی و هم اجتماعی بسیار مشهود است.

انسان‌شناسی اسلامی و اقتصاد اسلامی

یکی دیگر از زمینه‌هایی که انسان‌شناسی دینی بر آن اثر چشمگیری می‌گذارد علم اقتصاد است و از آنجا که مباحث اقتصادی زمینه فساد بیشتری دارد، ضابطه‌های دینی در این زمینه بسیار راهبر و حساس خواهد بود و اقتصاد اسلامی تفاوت‌های بسیاری با اقتصاد غیراسلامی خواهد داشت.

مکاتب اقتصادی درباره جهت‌گیری فعالیت‌ها و دستاوردهای اقتصادی، دارای دو دیدگاه کلی هستند؛ دیدگاه سرمایه‌محوری و دیدگاه انسان‌محوری.

مکتب سرمایه‌داری و لیبرالیسم اقتصادی، طرفدار دیدگاه اول و اقتصاد اسلامی معتقد به دیدگاه دوم است. از دیدگاه طرفداران سرمایه‌محوری، مهم‌ترین عامل تولید، سرمایه است و جهت‌گیری اقتصادی و توزیع درآمد باید در جهت تقویت سرمایه و رشد آن باشد. در نتیجه این گروه در هنگام تعیین اولویت و در هنگام تعارض منافع، همواره منافع سرمایه را بر انسان ترجیح می‌دهند.

به عنوان مثال یکی از رهبران بزرگ لیبرالیسم، مالتوس است. در زمان وی به دلیل عمق فقر، در انگلستان قانون حمایت از فقرا در قالب تاسیس گداخانه (زیرزمین‌ها یا سالن‌های عمومی که گداها می‌توانستند شب‌های سرد زمستان را به آنجا پناه ببرند و از مرگ در اثر سرما در پیاده‌روها نجات یابند) و تاسیس پرورشگاه (برای نگهداری بچه‌های سرراهی و بی‌سرپرست) به تصویب رسیده بود.

مالتوس سخنرانی‌هایی در مجلس قانون‌گذاری انگلیس، علیه حمایت از فقرا و نوزادان بی‌سرپرست ارائه نمود و اعلام نمود که دولت نباید از نوزادان بی‌سرپرست حمایت کند، حتی اگر این عدم حمایت، منجر به مرگ آنها شود. به خاطر تلاش‌های مالتوس، دولت انگلیس قانون حمایت از فقرا را در آن تاریخ لغو نمود. این موضع‌گیری مالتوس نشان دهنده نوع جهت‌گیری و اولویت بخشیدن به انسان یا رشد اقتصادی از دیدگاه وی است.

در مقابل اقتصاد اسلامی و سایر معتقدان به انسان‌محوری، معتقدند که اقتصاد باید در خدمت انسان (فارغ از دین، نژاد، ملیت، زبان و یا هر عامل دیگر) باشد. در هنگام جهت‌گیری و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، باید نوع دیدگاه اسلام در مورد کرامت انسان را در نظر گرفت و همچنین این مطلب را که همه انسان‌ها، جلوه صفات خداوند بر روی زمین هستند را در نظر داشت (نجفی، ۱۳۸۹).

اقتصاد اسلامی مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی است: اعتقادات یک مسلمان به توحید و اصول عقاید منشعب از توحید و به عبارتی جهان‌بینی توحیدی او، اثرات فوق‌العاده‌ای در مسائل اقتصادی دارد و حیات اقتصادی انسان‌ها و جامعه اسلامی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اعتقاد به توحید و اصول منشعب از توحید، به نظام اقتصادی پوشش توحیدی می‌دهد و آن را در این مسیر به حرکت در می‌آورد. مثلاً براساس جهان‌بینی توحیدی، انسان مسلمان در برابر خدا و جامعه انسانی مسئولیت دارد. اینکه انسان خود را در برابر خدا مسئول بداند، در تمام فعالیت‌های اقتصادی، تولیدی، توزیعی و مصرفی خود به این مسئولیت توجه دارد و آنها را براساس این مسئولیت تنظیم می‌کند.

در یک جهان‌بینی غیرالهی که انسان معتقد به خدا نیست، معتقد به این است که فقط خودش هست و این دنیا و همه وجودش را مسائل مادی و مادی‌گرایی پر کرده است، رویکرد او به فعالیت‌های اقتصادی نیز به گونه‌ای دیگر خواهد بود.

همین انسان وقتی معتقد به خدا و توحید و مسئولیت در برابر خالق و خلق شود، قهراً برنامه زندگی او عوض خواهد شد. تأثیر این اعتقاد در فعالیت‌های اقتصادی و کیفیت به دست آوردن ثروت و مصرف آن، در مقوله عدالت اجتماعی، بسیار آشکار است، بحث‌های تأمین‌های اجتماعی و عدالت اجتماعی و بیمه‌های اجتماعی و انفاق، همه بر این اصل قرار می‌گیرد.

همچنین دولت نباید نظام اقتصادی را به گونه‌ای تنظیم کند که مردم مجبور باشند برای تأمین معاش خود، کارهایی انجام دهند که آنها را از خداوند دور می‌کند. مانند نیرنگ در معامله و داد و ستد و رشوه. از منظر اقتصاد اسلامی باید شرایطی برای زندگی مردم فراهم شود که بتوانند یک زندگی سالم و شرافتمندانه در جهت رسیدن به خداوند داشته باشند. البته خداوند به انسان‌ها حق انتخاب داده است که مسیر حق را انتخاب نکنند یا نکنند، ولی مسیر خداوند و حق باید برای همه هموار باشد و نظام و عملکرد اقتصادی مجاز نیست که این مسیر را سد

کند. محور فعالیت‌های اقتصادی باید خدمت رسانی به انسان‌ها باشد و اقتصاد باید در خدمت انسان قرار گیرد.

در جهان بینی توحیدی یکی از اصول منشعب از توحید، ایمان به معاد و حیات اخروی است. قرآن به کسانی که داد و ستد دارند می‌فرماید: وای بر کم‌فروشان! آنان که وقتی برای خود پیمان‌ه می‌کنند، حق خود را بطور کامل می‌گیرند؛ اما هنگامی که می‌خواهند برای دیگران پیمان‌ه یا وزن کنند، کم می‌گذارند آیا آنها گمان نمی‌کنند که برانگیخته می‌شوند، در روزی بزرگ؛ روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند (مطففین، ۱-۵). در اینجا قرآن با یاد قیامت جلوی کم‌فروشان را می‌گیرد. البته این نمونه‌ای از نقش معاد است و گرنه ایمان به معاد در تمام مسائل اقتصادی اعم از تولید، توزیع، مصرف، مدیریت و بازرگانی و هر نوع فعالیت دیگر به ویژه در مساله اسراف نقش اساسی دارد.

ایمان به حیات دیگر و جهان دیگر که یکی از اصول اعتقادات اسلامی است، سبب می‌شود معنی سود، زیان، مطلوبیت، خسارت، تجارت، نزد انسان عوض شود و مصادیق آنها گسترش پیدا کند. دیگر برای چنین انسانی فقط سود و زیان در این دنیا مهم نیست، چون جهان دیگری را بعد از این جهان می‌بیند و به آن معتقد است. یقین دارد که آنچه را که در این جهان بدهد، ده برابر آن را در جهان دیگر به دست می‌آورد. این مسأله‌ای است که در آیات قرآن زیاد به چشم می‌خورد، خدا وقتی می‌خواهد با ما در مسائل مربوط به انفاق و عدالت‌های اجتماعی و تأمین‌های اجتماعی و زکوات و خدمات و خیرات و میراث و غیره سخن بگوید، همیشه از این تعبیر استفاده می‌کند و می‌فرماید این تجارت بالاتری است. مطلوبیت‌ها در یک جامعه مؤمن در مطلوبیت‌هایی از قبیل لهو و لذت و نفع‌طلبی خلاصه نمی‌شود. مطلوبیت، مصادیق خیلی ارزنده‌تر و بالاتری پیدا می‌کند که همه مبتنی بر اعتقاد به جهان دیگر است.

«مفهومی را که جهان بینی توحیدی از مال و ثروت به ما می‌آموزد نقش فوق‌العاده‌ای در تعریف رابطه انسان با ثروت دارد، اسلام مال را به عنوان مال خدا فرض می‌کند، سعی می‌کند

این مفهوم مبنایی را در تمام دل‌ها جا بیندازد که این مال، مال شما نیست، مال خداست که در اختیار شما قرار گرفته است «اتاکم الله من فضله»، «مال الله»، «رزق الله»، تعبیراتی است که در قرآن کریم در مورد اموال انسان‌ها به کار برده شده است. قرآن سعی می‌کند نگاه انسان به مال، نگاه ابزاری و وسیله‌ای باشد نه نگاه اصلی و هدفی که مال را همه چیز و هدف نهایی بدانند.

اسلام از انفاق مال چگونه تعبیر می‌کند، این گونه تعبیرها بار اعتقادی دارد، مثلاً درباره زکات می‌گوید: «خذ من اموالهم صدقه تطهرهم» از زکات به عنوان چیزی که مال را پاک و پاکیزه تطهیر می‌کند، تعبیر شده است. اگر ما باشیم و فلسفه مادی‌گرایی، زکات یعنی چه؟ طهارت یعنی چه؟ وقتی یک چهلیم یا یک پنجاهم مالی گرفته شود، خسارت است نه طهارت. اسلام می‌خواهد با این تعالیم و آموزه‌ها، تأثیر باورهای اعتقادی را بر مسائل اقتصادی، در وجدان شخص مسلمان همواره حفظ کند.

ارزشی بودن اقتصاد اسلامی بسیار مشخص است. یکی از هدف‌های مهم نظام اقتصاد اسلامی، برپایی عدل و قسط و به تعبیری عدالت اجتماعی است. بخش وسیعی از مسائل اقتصادی اسلام را بحث عدالت اجتماعی و تأمین‌های اجتماعی می‌گیرد. عدالت یک اصل است و یک هدف اقتصادی است و هرگاه روش و سیاست‌های اقتصادی جامعه در تضاد با عدالت قرار گرفت، عدالت مقدم است. ارزش‌های اسلامی دیگری نیز مطرح است که آنها هم باید به عنوان اساس مسائل اقتصادی مورد نظر قرار بگیرد. به طور کلی سیاست‌های اقتصادی باید ذیل ارزش‌های معنوی قرار گیرد. اقتصاد اسلامی به امور اقتصادی، نگاه اخلاقی دارد، اسلام وقتی می‌خواهد برای افراد وظایف اقتصادی قرار بدهد، وظیفه‌ای که نقش اقتصادی در جامعه در تولید یا توزیع ثروت دارد، سعی می‌کند این وظیفه را با یک ارزش اخلاقی و عبادی بیامیزد. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۴).

مطلب دیگری که در نظام اقتصادی مطرح می‌شود روابط بین کارگر و کارفرماست. در اسلام این رابطه، برادرانه وجود دارد. «در اسلام تاکید شده است که بین این دو صنف باید رابطه مناسب، حاکم باشد به دلیل اینکه جامعه کارگری در طول زمان مورد ظلم و ستم قرار می‌گرفته است، رسول مکرم اسلام و ائمه اطهار به تبعیت از مفاهیم قرآنی، دستور دادند حقوق افرادی که جزو اقشار ضعیف جامعه محسوب می‌شوند و عنوان کارگر دارند باید رعایت شود. تا جایی که پیامبر اسلام به طور نمادین و البته واقعی دست کارگری را بوسیدند که برای معاش خود کار می‌کرد چنین افرادی که در این صنف مشغول فعالیت هستند، مورد احترام خاص رسول گرامی و دین اسلام هستند و دین به صورت جدی از آنها حمایت می‌کند.

اسلام هم‌چنین تاکیدات فراوان به افرادی که کارفرما هستند، کرده است که مبدا به کارگران ظلم شود. بنابراین وقتی حاکمیتی در جامعه به عنوان حکومت اسلامی شکل می‌گیرد، این وظیفه را دارد که مراقب باشد تا حقوق کارگران ضایع نشود از سویی اسلام به کارگران هم سفارش کرده است که لقمه حلال بدست آورند و به میزان درآمد و دستمزدی که قرار گذاشته‌اند کار کنند و از کم‌کاری و بیکاری و مواردی که به استحکام کار لطمه می‌زند خودداری کنند.» (رضایی، ۱۳۹۰).

انسان‌شناسی اسلامی و سیاست اسلامی

«عقل بشری یکی از منابع و ادله فقهی و دارای کاربرد وسیع در استنباط احکام اسلامی خاصه احکام اجتماعی و سیاسی است. اینکه خداوند به انسان اجازه داده است از این حق الهی بهره‌مند شود و به قانون‌گذاری، حکومت، سیاست‌ورزی و تعیین تکلیف خویش در ابعاد فردی و اجتماعی بپردازد، خود دلیل روشنی بر کرامت و قداست انسان در مکتب سیاسی اسلام است. مکتب سیاسی اسلام، حق و تکلیف را دو روی یک سکه می‌داند. به عبارت دیگر حق هر

کسی بر گردن دیگران و جامعه سیاسی‌اش تکالیف متقابل آنها را در پی دارد و بر عکس؛ یعنی انسان مکلف است که بر حقوق دیگران و جامعه سیاسی خود صحنه بگذارد و عمل کند.

افق نهایی زیست انسان در مکتب سیاسی اسلام مفهوم سعادت است. از منظر دینی، سعادت و نیک بختی غایی بشر، از طریق اصلاح نفس آدمی در پرتو فضائل اخلاقی حاصل می‌شود. بر همین اساس توجه به آموزه‌های اخلاقی در شئون فردی، اجتماعی و سیاسی در مکتب اسلام جایگاهی ممتاز دارد. از سوی دیگر از آنجا که مقوله سیاست با مصلحت اندیشی‌ها و منافع دنیوی معطوف به قدرت آمیخته است، رابطه اخلاق و سیاست پیچیدگی خاصی دارد. اخلاقی شدن سیاست و نه سیاسی شدن اخلاق مورد تاکید اسلام است. در مکتب سیاسی اسلام کارگزار حکومتی که در راس نظام سیاسی حاکم بر انسان قرار دارد، موقعیتی ظریف و حساس دارد و مولفه‌هایی چون وحی و امامت و فرمان‌های الهی در اعطای مشروعیت به رهبر جامعه لازم و حتمی است.» (محمد رضا احمدی طباطبایی، جواد نوری زاده، ۹۰).

مکتب سیاسی اسلام چون نگاهی به غایت و فرجام انسان دارد از فریب و مکر به دور است و سیاست با صداقت همراه شده است. چرا که سیاست‌مداران جامعه در کشور حقیقتاً اسلامی، عبادالله هستند که تعهداتی را در قبال مردم پذیرفتند برخلاف معمول که همواره رایج است که سیاست با مکر و حيله همراه است و از همین رو است که در اسلام سیاست از دیانت جدا نیست، چرا که دستورات دین که زمینه‌ساز هدایت و سعادت انسان‌هاست در سایه حکومت و سیاست اسلامی قابل اجرا است.

نتیجه‌گیری

علوم انسانی علومی است که به انسان و مسائل پیرامون او می‌پردازد و رشته‌های مختلفی چون مدیریت، جامعه‌شناسی، تربیت، تاریخ و... را در بر می‌گیرد. اینکه ما چگونه انسان را تعریف کنیم و برای شناخت او چه مبانی‌ای را ارائه بدهیم به رشته‌های مختلفی علوم انسانی جهت داده‌ایم. چرا که نوع نگاه و بینش ما به انسان، زندگی او و پایان او، اساس و زیربنای پژوهش‌های علوم انسانی است.

در این راستا در این مقاله به تاثیر برخی مبانی انسان‌شناسی اسلامی با تاکید بر آرای علامه طباطبایی و علامه مصباح بر رشته‌هایی مثل مدیریت، اخلاق و تربیت، اقتصاد، سیاست، روان‌شناسی پرداختیم و به طور خلاصه می‌توان گفت اگر انسان را با معیارهای دین شناختیم، تئوری‌هایی که رشته‌های مختلف علوم انسانی برای اداره امور زندگی انسان ارائه می‌دهند باید به گونه‌ای باشند که در آن زمینه زندگی عبادی با معیارهای الهی فراهم شود.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. اسماعیل پور نیازی، حسن، انسان‌شناسی، چاپ اول، تهران، انتشارات کانون اندیشه جوان، سال ۸۹
۳. سوزنجی، حسین، معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی، چاپ اول، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تابستان ۸۹
۴. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، جلد ۱ و ۴ و ۶ و ۷ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۰، چاپ بیست و هفتم، قم، انتشارات اسلامی، اسفند ۸۷
۵. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، جلد اول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، سال ۸۳
۶. مصباح یزدی، محمدتقی، معارف قرآن (خداشناسی، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی)، چاپ اول، قم، موسسه در راه حق، پاییز ۶۷
۷. _____، پیش نیازهای مدیریت اسلامی، نگارش: غلامرضا متقی فر، چاپ اول، انتشارات موسسه امام خمینی، قم، مهر ۷۶
۸. مطهری، مرتضی، فطرت، چاپ هفدهم، تهران، انتشارات صدرا، دی ۸۶
۹. هاشمی شاهرودی، محمود، مشخصه‌های اقتصاد اسلامی، نشریه مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق (ع)، شماره ۱۶-۱۹، پاییز ۸۳-تابستان ۸۴، ۹۲/۱۱/۱
۱۰. واثق غزنوی، قادرعلی، جایگاه انسان‌شناسی در سازمان و مدیریت از دیدگاه اسلام و غرب، سال اول، شماره دوم، پاییز ۹۰
۱۱. نجفی، سیدمحمد باقر، مصاحبه اقتصاد اسلامی و انسان‌گرایی، موسسه دین و اقتصاد، <http://vista.ir>
۱۲. محمدرضا احمدی طباطبایی، جواد نوری زاده، رویکرد ایدئولوژی‌های سیاسی به مقوله انسان‌شناسی، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره اول، ۱۳۹۰